



ما کجای کار هستیم

صفحه ۴

همراه و همقدم من در جاده ناهموار زندگی

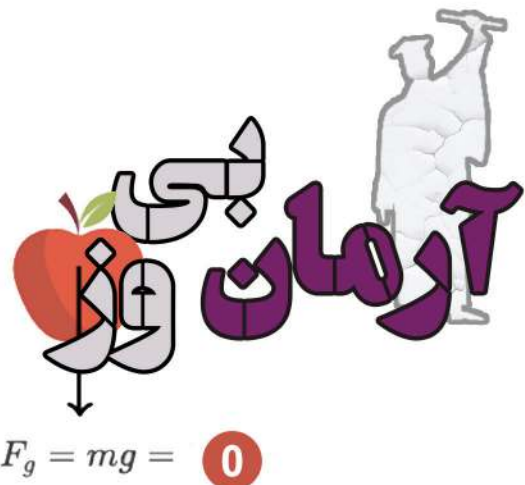
صفحه ۵

آیا راه امید از تشنگی می گذرد؟

صفحه ۵

کودتا، یا انقلاب بحران آب؟!

صفحه ۷



$$F_g = mg = 0$$

سرمقاله

احمد یوسفی

کارشناسی ارشد فلسفه، ۹۳
دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان



دوباره ایام ۱۶ آذر شد و اسم دانشجو بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد و همه‌جا از تقدیس و تنقیص دانشجو صحبت است. سخن از این نیست که این روز چه روزی است و برای چه است و دانشجو چه باید باشد!

صحبت از این است که آیا چیزی به نام آرمان باقی مانده است و آیا دانشجو، چیزی از آرمان می‌داند؟

آرمان خواهی میدان شوق و حرکت به سوی نداشته‌های قابل دستیابی است. یک نکته اما بسیار مهم است، آگاهی!

آدمی میدان نادانسته‌هایش بسیار بیش از آن است که تصور شود ولی این نادانسته‌ها هیچ وزنی ندارد که بخواهد روی دوش کسی سنگینی کند. به قولی عدم را چه از تاثیر داشتن! اما با همه این اوصاف، یک بندی و یک تعلق باقی می‌شود که این نادانستن‌ها سنگین بنماید. تعلق به نام آرمان!

دانشجو هرچه بوده است، با شور ابتدای جوانی همراه بوده که باعث شده حرکت برای بدست آوردن نداشته‌های یک جامعه رخ بدهد. هرچه تصور ازین نداشته‌ها دقیق‌تر باشد و روشن‌تر، حرکت هم به مدد آن شور و شوق ابتدای جوانی سریع‌تر و دقیق‌تر. اما هرچه این تصویر مبهم‌تر باشد، حرکت باز هم به مدد همان شور و شوق خطرناک‌تر! خطرناک برای خود جامعه و آینده جامعه اما نه برای حکومت‌هایی که خواستار چنین جهلی و ابهامی هستند که همین جهل ضامن بقای آن است.

این درست است که سرعت اتفاقات در جامعه امروزی و جریان‌سازی رسانه‌ها، باعث شده دغدغه‌های هر نسلی با نسل دیگر تمایزات بیشتری داشته باشد ولی نباید دور پنداشت که اموری وجود دارد که دغدغه‌های مطلوبی هستند و نسل نمی‌شناسد و هرچه هم نسل‌ها تغییر کند بازهم آن دغدغه‌ها مطلوب است. این همان بند و تعلق است که سنگینی‌اش می‌تواند هم دانشجو را و هم طرف مطالبه دانشجو را به زانو درآورد، پس بهتر است که این تعلق را مسیرش را منحرف کرد و این شور و شوق را در جایی عبث بکار برد تا هر دو در خواب زمستانی طولانی به سر برند و آنجایی که از خواب بیدار شوند از جیک مستانه‌شان خبری نباشد.

انحراف این تعلق هم به چند وجه صورت می‌گیرد.

تک بعدی کردن آن آرمان!

اینکه دانشجو با دو چیز در مبارزه بوده است، یکی آنچه استکبار جهانی می‌خواندش و یکی استبداد داخلی. تقلیل آرمان دانشجو به هریک از این‌ها و چند دسته کردن دانشجوها و در مقابل هم قرار دادنشان اولین راه و نخست راهی است که می‌توان آن آرمان را کشت و ذبح کرد.

تو خالی و پوچ کردن آرمان

امری که تو خالی باشد و پوچ، هیچ وزنی ندارد و چه بهتر از این که چیزی را خنثی کنی! روز دانشجو بر طبق رسم، روزی بوده که یادآور همان معناییست که از ابتدا دانشجو برای آن هزینه کرده است ولی چیزی که امروز شاهد آن هستیم تبدیل شده به روزی که با چهارتا جنگولک بازی سر و ته آن هم می‌آید و به کسی هم بر نمی‌خورد و علی‌الافتاق همه خوشحال و خندان هستند از اینکه دلک‌هایی آمده‌اند و قدری خنده بازی کرده‌اند و اگر خیلی بخواهند رعایت ظاهر کرده باشند، به سبک ادب‌بازی خندوانه فقط بازی می‌کنند.

این‌ها باعث می‌شود که دانشجو سرش به خودش و بازی‌هایش گرم باشد و طرف مطالبه دانشجو هم مشغول بازی خودش! و نتیجه‌اش می‌شود که دانشجو هم کم کم هیچ باقی نمی‌ماند! هیچ و هیچ وزنی ندارد.



مجازی و ناکار دانشگاه آملی علوم

محمد جولایی شکیب

کارشناسی علوم سیاسی، ۹۸
دبیر اجرایی انجمن اسلامی دانشجویان



مجازی بودن بستر آموزش است. درحالیکه آنچه که بایستی به آن توجه داشت آن است که شاید فضای مجازی فرصتی باشد برای نمود آنچه که در ظاهر توان ظهور ندارد. یعنی این مسئله که اگر دانشجو در کلاس نباشد، یا توجهی به کلاس نداشته باشد، داشتن فایل ضبط شده کلاس و بعدها به آن گوش دادن ضرری به آموزش و رشد آموزشی دانشجو نخواهد رساند. حال اینکه آیا این مسئله، مثبت یا منفی است خود بحث دیگری است.

حلقه مفقود این تعارضات و ابهامات شاید به نگاهی به دیگر دانشگاه‌های خارج از کشور قابل حل باشد. مسئله‌ای که برای دانشجویان اختیاری است که در سر کلاس‌ها حاضر باشند یا غایب و یا اینکه کلاس‌ها را به صورت مجازی دنبال کنند. آنچه که اهمیت دارد نتیجه پروژه و خروجی نهایی است و استاد نیز کوچک‌ترین اهمیتی به اینکه چه کسانی حضور دارند و در حال گوش دادن هستند و فعالیت می‌کنند ندارد. در عین حال شأن استاد فراتر از این سخنان است که بخواهد نگران این مسئله باشد که کسی سر کلاسش حضور دارد یا خیر، گوش می‌دهد یا نمی‌دهد.

نگارنده تصور می‌کند که بنا بر شرایط و اقتضات کشور و عدم درک درست از مفهوم دانشگاه و مکان دانشگاه هر دو گروه دچار کج‌فهمی از این مکان می‌باشند و هر یک سعی دارند تا به شیوه خود با این مسئله مطابقت پیدا کنند و این مطابقت با شرایط، خود نوعی تن دادن به کج‌فهمی‌ها و ادامه روندها و فرایندهای معیوب قبلی است. شرایط به شکلی است که دیواری که خشتش کج نهاده شده است اگر فردی سعی نماید خشتی را درست در سر جایش بگذارد موجب لغزش دیوار و یا خود خشت خواهد شد و اگر هم نخواهد که ثبات از بین برود بایستی خشت را کج بگذارد. حضور و یا عدم حضور در دانشگاه دردی را از دانشگاه و کیفیت تدریس و یا علاقه دانشجویمان دوا نخواهد کرد. اگر استاد کلاس و تعامل به نفع دانشجویان، دانشجو حضور خواهد یافت. اگر هم با این وجود باز هم حضور پیدا نکند لزوماً بدین معنا نیست که کلاس درس چیزی برای حاضر شدن ندارد. آنچه که مهم است «دانش جو» بودن است و آنچه که در نهایت امر مهم است آن است که خروجی و نتیجه آموزشی و پژوهشی دانشجو است که اهمیت دارد.

اذعان داشت که در فضای علوم انسانی کشور حضوری یا مجازی بودن دانشگاه هیچ تاثیری بر محتوا و کیفیت دروس ارائه شده نداشته و چه بسا مجازی بودن دانشگاه بر محوریت قرار گرفتن تکالیف و کاربردی‌تر شدن برخی دروس آن هم از طریق پروژه و ارائه بیفزاید. وی معتقد است که در واقع آنچه که به کمترین میزان در میان اساتید و دانشجویان توجه می‌گردد، کیفیت تدریس و محتوای آن است و دلایل و خواسته‌های حضوری شدن دانشگاه بیشتر از آنکه متمرکز بر کیفیت تدریس باشد بر مسائل حاشیه‌ای تاکید دارد.

گفته‌های مذکور نگارنده را بر آن داشت که در علوم انسانی و رشته‌هایی که به صورت تئوریک و کتاب‌محور تدریس می‌شوند و تعامل و گفت‌وگو نیز در آن نقشی ندارد حضوری شدن دانشگاه چه فایده و سودی دارد جز آنکه استاد دانشگاه بتواند کنترل بیشتری بر دانشجویان اعمال کرده و در مقابل دانشجویان نیز بتواند از جنبه‌های فرعی دانشگاه استفاده کند. آنچه که اساتید دانشگاه تاکنون از آن ناراضی بوده‌اند این مسئله نیست که کیفیت تدریس پایین آمده است. بلکه مسئله این است که متوجه نمی‌شوند که دانشجو در حین کلاس درس چه می‌کند و به چه میزان توجه می‌کند. در واقع به نظر می‌رسد که دانشگاه به مثابه «دانش‌گاه» محل بحث نیست و هر دو گروه در اعمال مسئولیت‌ها و وظایف خود دچار کج‌کار کردهایی می‌باشند که می‌خواهند این کج‌کار کردها را با حضوری شدن دانشگاه اصلاح کنند. دانشگاه امروز بیش از آنکه محلی برای کسب دانش باشد به مانند دبیرستانی است که اساتید آن سعی دارند تا نظارت، اعمال کنترل و... دانشجویان را مجبور به درس خواندن و علاقه‌مندی به درس نمایند گویی که بیش از آنکه دانشجو نیازمند درس خواندن باشد این استادان هستند که نیازمند درس خواندن دانشجویانشان هستند. که البته این نوع نگرش و انتظارات اغلب اوقات در اساتید تازه‌کار و جوان هیئت علمی دیده می‌شود. در مقابل دانشجویان این نوع و شیوه تدریس را دارای تفاوتی ملموسی در حضوری یا مجازی بودن دانشگاه نمی‌بینند. در واقع مسئله آن است که ماهیت تئوریک رشته‌های علوم انسانی باعث شده است تا دانشجو ضمن آنکه تفاوتی میان بستر آموزشی آن نمی‌یابد، استاد را به این تردید اندازد که علت بی‌تفاوتی دانشجویان

چندی است که زمزمه‌های حضور دانشجویان در سر کلاس‌های درس به گوش می‌رسد. دانشگاه فردوسی نیز به عنوان یکی از دانشگاه‌های بزرگ و مطرح کشور در زمره این دسته از دانشگاه‌ها گرفته است و هر روزه اخبار و حواشی جدیدی از نحوه برگزاری امتحانات و کلاس‌ها به گوش می‌رسد. هر چند که در حال حاضر تعدادی از کلاس‌های عملی و دارای ظرفیت پایین در مقطع کارشناسی در حال برگزاری است اما طولانی شدن روند تعطیلی کلاس‌ها موجب گشته است تا بخشی از اساتید و دانشجویان از ادامه این فرآیند خسته شده و لب به اعتراض گشوده و خواستار حضوری بودن کلاس‌ها باشند. با این حال این اشتراک در حضوری شدن دانشگاه میان اساتید و دانشجویان، مستلزم نگاهی دقیق است؛ چراکه مبنای اعتقادی برای حضوری شدن دانشگاه‌ها برای هر یک از گروه‌ها گسستی نسبتاً قابل توجه را نشان می‌دهد.

اغلب اساتید، خسته از پشت رایانه‌های خود نشستن، معتقدند که عدم حضوری بودن کلاس‌ها علاوه بر زوال و نابود کردن تعامل و ارتباط با دانشجو موجب عدم امکان کنترل بر امتحانات شده و شیوه درست و عادلانه ارزیابی را نیز از آن‌ها گرفته است. این مسئله که در ناخودآگاه هر استادی این مسئله طرح می‌شود که آیا دانشجویان در حال گوش دادن به درس هستند و آیا توجه کافی به درس و کلاس را دارند نیز خود جزو یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های استادان است. مسئله‌ای که در میان اساتید جوان و تازه‌کار هیئت علمی به میزان بیشتری دیده می‌شود.

در مقابل دانشجویان نیز مانند اساتید از نشستن پشت رایانه و تلفن‌های همراه خود خسته شده و ترجیح بر حضوری بودن فضای دانشگاه و همان روال قبلی را دارند. ولی نکته مهم و قابل توجه جایی است که نگارنده در ضمن گفت‌وگو با یکی از دانشجویان کارشناسی علوم سیاسی متوجه مسئله‌ای قابل بحث گردید که سوال اصلی این گزارش را تشکیل می‌دهد. دانشجو مذکور که ورودی ۹۸ علوم سیاسی بود

شماره ۱۴۰۰
پیاپی ۳۱۷



کجا؟ کاریم؟



مصطفی صادقی فر
کارشناسی مدیریت بازرگانی ۹۸
دبیر انجمن اسلامی دانشجویان

بورس باخته است؛ با کلی فشار خاک برسری مواجه بوده ولی هرگز دامن خود را نیالوده است تا در وقت جوانی به سراغ معشوقه (یا معشوق) خود برود ولی می بیند این قصه سر دراز دارد؛ برای آینده خود خوابها دیده بود و امروز می بیند آنها جز رؤیا چیز دیگری نبوده و آینده مشخصی ندارد؛ آمده بود به دانشگاه تا آبروی فامیل باشد ولی می بیند پسرخاله‌ی مایه ننگ خانواده که ترک تحصیل کرده بود الان با ماشین آخرین مدل و سیستم صوتی خفن در قرارهای بیرون شهر برای دخترهای فامیل دلبری می کند؛ دانشگاه آمده بود که مؤذن جامعه باشد ولی نماز خود را قضا می یابد و...

حال امروز ما ماندیم و همین رؤیاهای ناصدقانه و خیل عظیم افکار ضد و نقیضی که از هر سو به سمتمان می آید! نمی دانیم درس بخوانیم یا کار کنیم؟! نمی دانیم مهندسی آینده دارد یا علوم انسانی؟! نمی دانیم مهاجرت خدمت است یا خیانت؟! نمی دانیم از دواج کنیم یا نکنیم؟! نمی دانیم اگر مدرک خواستیم کارشناسی کفایت می کند یا نه؟! نمی دانیم سربازی اجباریشان را لیبیک بگوییم یا پا به فرار بگذاریم؟! و هزاران نمی دانیم دیگر...
فی الواقع چاره چیست؟ شاید اندکی تأمل!

هر گاه سخن از دانشجو به میان می آید، متفکرین و ستون نویسان شروع می کنند به ذکر وقایع تاریخی! از مهاجرت ایرانیانی که در زمان عباس میرزا برای ادامه تحصیل به اروپا رفته اند تا احداث رضاخانی دانشگاه در اوایل سده اخیر شمسی؛ از اعتراضات ماه می دانشجویان فرانسه و آلمان تا تسخیر لانه جاسوسی آمریکای امپریالیسم توسط دانشجویان ایرانی؛ از همراهی دانشجویان با نظام سیاسی در سالهای ابتدایی انقلاب اسلامی تا قرار گرفتن صفوف برخی از همین دانشجویان در مقابل نظام سیاسی برای براندازی یا اصلاح و... اگر کمی از این حرفهای تاریخی و کلیشه‌های حاکم بر محفل‌های دانشجویی که خاصیتی جز باد کردن عده‌ای به ظاهر فعال دانشجویی ندارد بگذریم، می بینیم اتفاقاً برعکس این کلیشه‌ها، امروز دانشجو جماعت بسیار سردرگم و عاجز است. دانشجوی امروز در مختصات خاصی از زمان و مکان قرار گرفته است که دست بازی برای تغییر اوضاع ندارد. پس از کلی درس خواندن - های فشرده پای به دانشگاهی گذاشته است که برای آن از نوجوانی شوق بسیار داشته ولی با گروهی تلگرامی تحت عنوان کلاس دانشگاه مواجه شده است؛ با کلی صرفه‌جویی برای خود پولی هرچند اندک دست و پا کرده تا پس انداز روزهای دشواری اش باشد و ۸۰٪ آن را در برگریزان

و همچنین کاهش مبتلایان و فوتی‌های روزانه، باعث شد که ستاد ملی کرونا با بازگشایی اولیه دانشگاهها موافقت کند

اما باید گفت که مسئله بازگشایی دانشگاهها، آن هم بعد از این مدت طولانی و با تمام بارهای روانی و نگرانی‌های زیادی که پیرامون ویروس کرونا وجود دارد، مسئله ساده و زودگذری نیست. شاید بازگشایی مدارس نیز از همین جنس باشد و نگرانی‌های خاص خود را دارد؛ اما بازگشایی دانشگاهها مستلزم حضور دانشجویان از شهرهای مختلف کشور است و اسکان دادن و مدیریت این جمعیت در دانشگاهها و خوابگاهها مسئله قابل تأمل و مهمی است. مسئله‌ای که در طی مدت اخیر به کرات در فضای مجازی و توسط دانشجویان مطرح و نقطه نظرات متفاوتی پیرامون آن وجود دارد.

در این بین مسئله دیگری که وجود داشته و دارد، بحث فعالیت‌های تشکلی دانشجویی در طی این دو سال و لزوم حضوری شدن دانشگاهها برای احیای دوباره آنان است. تشکلی دانشجویی البته که در این دو سال و تعطیلی دانشگاهها، از پای ننشستند و فعالیت‌های خود را به شیوه دیگر ادامه دادند؛ اما لزوم حضور در دانشگاه و فعالیتها و کارها و ارتباط مستقیم با دانشجویان دیگر، امری ضروری است.

با توجه به اظهارات مسئولان در زمینه بازگشایی دانشگاهها، بسیاری از دانشجویان سردرگم شده و نمی دانند چه مرجعی باید در این زمینه پاسخگو باشد، حتی تاریخ دقیق بازگشایی دانشگاهها نیز مشخص نیست. از طرفی هنوز تمهیدات لازم برای بازگشایی خوابگاهها در نظر گرفته نشده و بسیاری از دانشجویان که در شهرهای دیگر زندگی می کنند را نگران کرده است. امیدواریم نهادهای تصمیم گیر در زمینه زمان بازگشایی دانشگاهها هر چه سریع تر به اتفاق نظر برسند و دانشجویان را از این سردرگمی نجات دهند.

با شیوع ناگهانی ویروس کرونا از اسفند ۹۸ تمامی دانشگاههای جهان آموزش مجازی را پیش گرفتند و آموزشهای حضوری را تعطیل کردند؛ چرا که سلامت دانشجویان اولویت مهم وزارتخانه‌های کشور بود.

با وجود اینکه ۳ ترم از آموزشهای مجازی می گذرد و به گفته مسئولان کشور زیرساختهای این نوع آموزشها تقویت شده است، اما آموزشهای حضوری همچنان طرفداران خود را دارد.

مسئولان وزارت خانه‌های علوم و بهداشت طی گفته‌های اخیر خود تاکید کرده اند که شرط اصلی حضوری شدن دانشگاهها تزریق دو دز واکسن است و بدون انجام این امر بازگشایی حضوری دانشگاهها به هیچ عنوان امکان پذیر نخواهد بود.

اما ضد و نقیض‌هایی در خصوص بازگشایی حضوری دانشگاهها یا ادامه پیدا کردن روند آموزشهای مجازی در میان حرفهای مسئولان وزارت علوم و بهداشت وجود دارد که نشان می دهد آن‌ها تصمیم مناسبی در این زمینه اتخاذ نکرده‌اند و به همین ترتیب جامعه دانشگاهی را بر سر دوراهی بازگشایی حضوری یا ادامه یافتن آموزشهای مجازی قرار گرفته است.

دانشجویان در این بین مستاصل مانده و «کاسه چه کنم چه کنم» به دست گرفته‌اند و نمی دانند باید از کدام مرجع تصمیم گیرنده جزئیات بازگشایی دانشگاهها و تاریخ دقیق برگزاری کلاسهای حضوری را پیگیری کنند.

بعد از مدت زمان طولانی و بحثهای مختلف دانشجویی و کارشناسی پیرامون بازگشایی دانشگاهها در شرایطی که ویروس کرونا همچنان در حال جولان دادن است، بالاخره تصمیمی از سوی دولت سیزدهم پیرامون بازگشایی دانشگاهها اعلام شد. از شهریورماه امسال بود که روند واکسیناسیون دانشجویان شروع و تا به امروز تقریباً بیشتر دانشجویان در همه مقاطع واکسینه شدند و همین شرایط

کلاف سردرگمی

اسفند ۱۳۹۸
February - March 2020
جمادی الآخر - رجب ۱۴۴۱

ش	ی	د	س	چ	پ	ج
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۱	۲
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲۸	۲۹	۳۰	۱	۲	۳	۴
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲۸	۲۹	۳۰	۱	۲	۳	۴

تا ۲۷ به مدت یک هفته تعطیل شد





محمدرضا معاونیان

کارشناسی مهندسی پلیمر ۹۸

آیا راه امید

از

تشکل

می گذره؟

گاهی روی یک مشکل خاص که چندان هم مهم نیست مدام تکیه می‌کنیم، مدام تکرار می‌کنیم، مدام می‌گوییم، مدام مرثیه‌خوانی می‌کنیم، امید در دل جوان فرو می‌نشیند، امید کم‌فروغ می‌شود در دل جوان‌ها؛ این غلط است. (آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با نخبگان و استعدادها برتر علمی سال ۹۸) بحث امید شاید یکی از مهم‌ترین پیشران‌های فعالیت در دانشگاه‌ها و تشکل‌های دانشجویی است. اصلاً فضای دانشگاه با همین مشخصه امید و انگیزه معرفی می‌شود. شاید به همین دلیل است که بحث امید و امیدآفرینی یکی از محورهای اصلی سخنان رهبری در گفت و گو با جوانان است.

متأسفانه گفتمان ناامیدی، گفتمان غالب در فضای اجتماعی است. رسانه پر است از خبرهای بد و مایوس کننده. البته اساساً خبر چنین ویژگی‌ای دارد. خبرهای بد و ناگوار خیلی راحت‌تر و سریع‌تر از خبرهای خوب و ایرال می‌شوند و این دانشجوی است که هر روز تحت بمباران شدید این اخبار ناگوار قرار می‌گیرد. چند سالی است که فضای جامعه به سمت کارآفرینی و رونق تولید رفته و نمونه‌های موفق بسیاری در این سال‌ها به وجود آمده‌اند اما متأسفانه تحت اثر رسانه‌ها، ما دانشجویان به دنبال آن نبوده و نیستیم و به جای آن هر روزه با هزاران خبر بد از اقتصاد و سیاست و... بمباران می‌شویم. نشان به آن نشان که صفحه حوادث یک خبرگزاری در پیت هم از صفحه اخبار نوآوری‌های سایت ستاد نانو بیشتر سین می‌خورد!!!

اما چرا امید در دانشجو اهمیت بیشتری دارد؟ دانشجویها عموماً در سنی هستند که راه‌های مختلفی پیش روی خود برای ادامه مسیر زندگی می‌بینند. دانشجویی که چندین سال با هول و ولای کنکور سر می‌کرده و حالا با گذر از سد کنکور و با دیدن وضعیت نابسامان دانشگاه، قصر آرزوها بر سرش آوار شده. چنین فردی اگر خیلی هنر کند آینده خود را در خارج از کشور تصور می‌کند و تمام فکر و ذکرش می‌شود رفتن. و می‌شود آنچه که نباید... وقتی پای صحبت افراد موفق می‌نشینیم، عموماً از یک نقطه عطف صحبت می‌کنند. فلان روز در فلان جا فلانی فلان حرف را زد و من مسیرم عوض شد. این روایت و روایت‌های مشابه بین این افراد پر تکرارند. حتماً برای شما هم پیش آمده است که در جلسه‌ای، مدرس یا سخنران مطلبی مطرح می‌کند و انگیزه‌ی شما را قلقلک داده است. البته که موفقیت یک فرآیند است اما چنین لحظاتی انرژی فعالسازی و اکانش موفقیت را فراهم می‌کنند.

شاید بتوان ایجاد این لحظات را یکی از کارویژه‌های تشکل‌های دانشجویی دانست. معمولاً فعالان تشکلی خود دچار این فضاها نیستند و می‌توانند به سایر دانشجویان از این نظر کمک بسیاری کنند. دانشجوی ناامیدی که به آینده مبهم خود فکر می‌کند، می‌تواند با دیدن افراد موفق، انگیزه زیادی بگیرد. لذا شاید بهتر باشد در کنار مطالبه‌گری و روشننگری جامعه که یکی از کارویژه‌های تشکل‌هاست، اهمیت ویژه‌تری برای ایجاد امید و انگیزه برای دانشجویان قائل شود.



جامعه SOCIETY



نرگس خزائی نژاد

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی ۹۷ خیام

همراه من همقدم

گرفته است. تو پا به پای قدم‌های من آمدی که بگویی یقین در دل ما ریشه کرده پس مبادا بذر شک را در دلمان بکاریم. باید که از یاد ببریم دنیايمان شک و بلا تکلیفی و بدبینی را برایمان به ارث گذاشته است، اما بیا با من هم‌دل شو که اینبار شک ما از هر یقینی درست‌تر است...

همقدم من!

از این‌ها که بگذریم باید بگویم دلتنگ تو شدن را بلدم اما دلتنگ ماندن مرا از پای در می‌آورد پس گاهی لب‌هایت را تکانی بده و به یاد عاشقت سلامی بفرست، آن وقت شاید من هم از رویای تو به واقعیتی برسیم که بتوانم زندگی را طور دیگری معنا کنم. همقدم و همراه من! تو قدم‌های مرا شمردی تا برای روزهایی که کنارت نیستم در قلبت ذخیره کنی اکنون باید اعتراف کنم نیاز به کمی از قدم‌های تو دارم تا روزهایی را سپری کنم و از بلا تکلیفی که دنیا برایمان رقم زده است نجات یابم.

من اینگونه دریغ از نفسی که جانم را پاک کند زیر این آسمان همیشه گرفته به اسارت محکوم شده‌ام و تو نیز به انتظار قطره‌هایی که حق بودند و از یاد رفتند گرفتار شده‌ای، من اکنون بیشتر از هر لحظه‌ای شک دارم که نکند آسمان و زمین با ما به قهر ایستادند برای این همه بی رحمی...

همقدم من!

به حرمت قدم به قدم با تو، یک قدمم را خرج قدم‌های دیگری نخواهم کرد، این هم بماند یک یقین از من برای روزهای پر از شک زندگی‌مان.

همقدم من، در جاده ناهموار زندگی! درست است که فاصله میان من و تو کاری کرده که نتوانیم یکدیگر را در آغوش بگیریم یا دست در دست هم از پل خواجه سردریاوریم و میدان امام را که دور زدیم در عمق زاینده‌رود یکدیگر را بیابیم اما تقدیر با آن‌ها هم آنگونه که باید مهربان نبوده است، من هم شنیده‌ام چه بر سر رگ ائورت شهرتان آمده و خالی از لطف میدانم که نگویم تا چه حد غصه‌دار این خاک شده‌ام، نه برای بی‌آبی‌هایش بلکه برای داشتن و ندیدن‌هایش یا بهتر است بگویم برای بی‌مهری‌هایی که به جان خریده است و نمی‌داند چرا باید تاب بیاورد؟ من برای سکوت دائمی این سرزمینم اشک‌ها ریخته‌ام اما چاره چیست وقتی جریان رگ شهر معشوقه‌ام مسدود شده است؟! همقدم من!

جاده میان ما طولانیست، اما افکارمان، احساسمان آنچنان به هم دیگر گره خورده است که حس می‌کنم بدانی شب‌ها، زمانی که به عشق چند قطره آب، خوابم را ترک می‌کنم از خشکی لبان شهر تو به ستوه می‌آیم، آنچنان که از یاد می‌برم به چه بهانه‌ای خوابم را بی‌خواب کرده بودم. کاش می‌توانستم قانونی وضع کنم و بگویم همان اندازه که ما حق داریم این خاک و آسمان هم حق دارند.

اما تو به دلت بد راه نده، هراسی نداشته باش از اینکه عاشقت مستبد و قانون‌گذار یا سخت‌گیر باشد، من سال‌هاست چاره‌هایم را به بیراهه کشانده‌ام که جوابی نخواهند.

همراه من در جاده زندگی‌مان!

غم دل با تو گفتن خوش است ولیکن ناخوش دل‌های ماست که از کارون جوانه زده به زاینده‌رود رسیده و حالا به سوگ نشستند. میدانم بذر این نومیدی را چه کسی پاشیده که گریبان دنیايمان را اینگونه

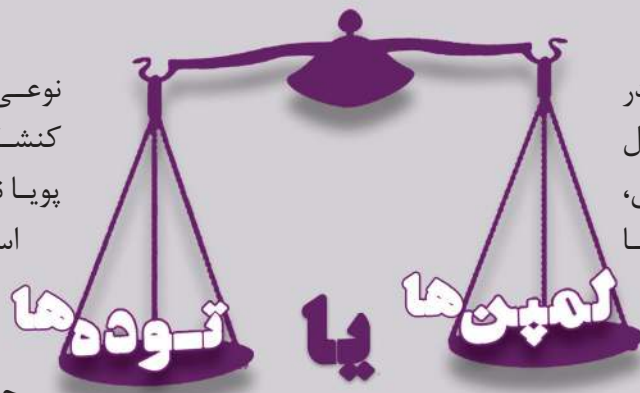
شماره ۷۱ آبراه ۱۴۰۰



هر کدام از ما در جایگاه شهروند در جامعه‌ای پرورش یافته‌ایم که متشکل از طبقات گوناگون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است. این طبقات هم با وجود افراد شهروند در موقعیت‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است که معنا و مفهوم پیدا می‌کنند و این امکان را می‌بایند به صورت لایه لایه و مجزا در بستر جامعه قوت و قدرت بگیرند.

طبقات که هم زاییده‌ی افراد هستند و هم پرورش دهنده‌ی آنها، در جایی ارتباط و اتصال خودشان را با افراد از دست می‌دهند و به نوعی بین آنها و مردم به متعلق به آنها فاصله می‌افتد. زمانی که گروه‌هایی از مردم از طبقاتی که متعلق به آن هستند دور شوند و پیوندشان با طبقه‌شان قطع شود، مفهومی به نام "لمپن" مجال بروز و ظهور پیدا می‌کند و لمپن‌ها همین مردم هستند.

واژه‌ی "لمپن" برای اولین بار در اندیشه‌ی مارکس و در چارچوب ایدئولوژی آلمانی مطرح شد و نکته‌ی کلیدی در تعریف مارکس از لمپن این است که می‌گوید "فرد لمپن در فعالیت‌های تولیدی دخالتی ندارد". منظور از تولید صرفاً ایجاد یا ساختن کالاهای محسوس و ملموس نیستند و علاوه بر اینکه تولید شامل خدمات هم می‌شود به خلق اندیشه‌ها و افکار بدیع و تازه هم اشاره دارد. شاید بتوان میان لمپن‌ها و توده‌ها به نوعی تعامل و ارتباط برقرار



نوعی پایان ناپذیر کرده است، مجال کنشگری فعال و آگاهانه را برای احیا و پویا نگه داشتن طبقات‌شان سلب کرده است. اینکه آنها در فکر طبقه‌شان نباشند و دغدغه‌ای برای آن نداشته باشند و بیشتر تلاش‌ها و حرکت‌هایشان در زندگی معطوف به

فراهم آوردن امکانات رفاهی فزاینده و حتی در مواردی غیر ضروری باشد، به تبع آن طبقات جامعه اگر از بین نروند، اما در اشکال و صورت بندی‌های خود دچار دگرگونی‌های فراوانی می‌شوند. رفتارهای نمایشی و تظاهر گونه‌ای را که لمپن‌ها به منظور فریخته و فاضل نشان دادن خود به کار می‌گیرند تا به صورتی همگام بودن‌شان را با مقتضیات زمانه اعلام کنند، به گفته‌ی بسیاری رنگ و بوی فقر دارد؛ آن هم از نوع فرهنگی که این گروه لمپنیسم را درد جامعه می‌دانند.

شاید کاری که در ابتدا باید انجام داد این باشد که هرکسی به دنبال بازتعریف و بازشناختن نقش و سهم خود در طبقه‌ی متعلق به آن باشد؛ به این صورت که نقش خود را در تولید مشخص کند، از خود بپرسد جایگاه کنونی آن در طبقه و سهمیه‌ی تولیدی‌اش کجاست، چگونه می‌تواند آن را ارتقا دهد و علاوه بر آنها چگونه این امر را اثر گذار و به نوعی فراگیر کند، حتی شاید لازم باشد در این راستا سایر افراد (چه هم طبقه و چه غیر آن) را هم با خود همراه سازد.

کرد، در واقع لمپن‌ها با گسستگی‌ای که از طبقات فعال و همچنین طبقه‌ی خود پیدا می‌کنند به مانند عوام مردم در می‌آیند؛ عوامی که حضور آگاهانه و خردمندانه در فضای جامعه ندارند و غالباً در کشان از محیط اطراف بر اساس اطلاعات محدود و یا احساسات‌شان است.

آنچه امروزه در دنیای لمپن‌ها دیده می‌شود، محدودیت آگاهی و به نوعی فعالیت‌های مفید آنها است و معمولاً رفتارهای ضد اجتماعی دارند. وقتی مردم در فکر به روزسازی و حرکت طبقات‌شان به سمت جلو نباشند و رفته رفته پویایی خود را برای کمک به طبقه‌شان از دست بدهند، هم به نوعی جامعه امکان توده‌ای شدن پیدا می‌کند، هم جایگاه آنها به عنوان یک شهروند اثرگذار و صاحب بینش و نگرش به سطوح پایین تنزل پیدا می‌کند و هم طبقات‌شان از صحنه جامعه به مرور کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شوند.

شاید بتوان گفت رقابت‌هایی که میان مردم برای کسب امکانات رفاهی و مادی هر چه بیشتر و با کیفیت‌تر شکل گرفته و تکاپوی آنها را برای مصرف به



هانیه حسن زاده
کارشناسی علوم سیاسی ۹۸

کودتا، انقلاب یا بحران آب؟!

دولت مسئله بهره‌برداری‌های تازه از منابع آب را در دستور کار خود قرار داد. تا این زمان سیستم اجتماعی و نظام کشاورزی که مبتنی بر نیازهای یک جامعه عمدتاً روستایی بود، به نوعی تعادل میان نیازهای آب مورد نیاز برای شرب و بهداشت و آبیاری کشاورزی با شرایط اقلیمی نیمه‌خشک

قرن پیش دچار هیچ تغییر ساختاری نشده بود. از آغاز دهه ۳۰ دولت ایران با ساختن سد‌هایی مانند سد گلپایگان و آغاز لوله‌کشی آب در تهران به تدریج سهم تازه‌ای در تامین آب بر عهده گرفت.

به این ترتیب در حالی که تا آن زمان رابطه دولت با مسئله آب در سطح حل اختلاف میان میراب‌ها و مردم بود،

شاید کمتر کسی متوجه نشده باشد که بین رفتار حاکمان و مسئله سختی تامین آب و حق و سیستم توزیع آب رابطه نزدیکی وجود داشته است. به این ترتیب مسئله آب در ایران از دیرباز با مسئله سیاست گره خورده است. با وجود چنین نقش تاریخی که بر عهده دولت‌ها در ایران بوده است، ساختار تامین منابع آب در ایران تقریباً از نزدیک به سه هزار سال تا نیم

سیاست آب در ایران را شکل داده‌اند. جریانی از پوپولیسم که از سیاست تامین آب و سریع آب به هر شکل ممکن - و البته در بسیاری مواقع وعده آن - به عنوان برگ برنده برای جلب حمایت سیاسی روستاییان و ساکنان شهرهای کوچک و بخش‌های روستایی تازه شهر شده، از نظام سیاسی در دوره‌های مشخص استفاده کرده است. در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰، در چارچوب این سیاست، جهشی بزرگ در حفر چاه در دشت‌های غیر مجاز عمدتاً با مدیریت هیات‌های واگذاری زمین صورت گرفت. به موازات این سیر پوپولیستی طبقه‌ای از تکنوکرات‌های رانت بگیر نزدیک به دولت از سرمایه‌گذاری در پروژه‌های آب بهره‌های فراوانی بردند و نمایش تامین آب را به ابزاری برای پروپاگاندای دولتی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ تبدیل کردند. در حالی که تا سال ۱۳۶۵ در ادامه برنامه ریزی و مطالعات سال‌های پیش از انقلاب، ۸ سد بزرگ ساخته شد، تا سال ۱۳۸۰ صرف نظر از طرح‌های فرعی و سد‌های کوچک، ۱۴ سد بزرگ ساخته شد. سدهایی که عملاً تغییر محسوسی در میزان تامین آب ایفا نکردند و عملاً به ویران کردن منابع آب زیرزمینی و منابع خاکی کشور و خشک شدن تالاب‌ها و دریاچه‌ها و خسارت‌های جبران ناپذیر زیست محیطی انجامید. در ادامه سیاست ساختن سدهای بزرگ، ساختن سدهای متوسط و کوچک با هزینه به طور متوسط ۱۵۰ تا دویست میلیارد تومان که عمدتاً به دلیل قرار داشتن در مناطق صعب العبور با هزینه‌های جانبی زیادی روبرو بوده‌اند. این سدها هم امکان مانور تبلیغاتی محلی را تامین می‌کردند و هم بر بهره‌های شرکت‌های کوچک‌تر و فعال در سطح محلی منجر می‌شده‌اند. جالب این است که تقریباً همه پروژه‌ها توسط شرکت‌های به ظاهر دولتی و یا شرکت‌های نزدیک به دولت یا سایر بخش‌های حکومت انجام شده است. به این ترتیب آنچه منتقدان سد سازی ایران مافیای سد سازی می‌نامند بهره اصلی مالی را از سیاست آب ایران در ۳۰ سال گذشته برده است.

تغییر برنامه‌های توسعه آب و به کارگیری روش‌های توسعه پایدار بدون تغییر سیاست آب در سطح کلان و نگاه به منابع طبیعی امکان پذیر نیست.

و به جایی رسید که هم اکنون بنا بر آخرین آمارهای رسمی ۶۰ درصد آب کشاورزی ایران به هدر می‌رود.

رابطه میان سیاست و آب در قرن جدید

مطالعه تاریخ مدیریت آب در دوران مدرن در ایران نشان می‌دهد که تا پایان دهه چهل مدیریت منابع آب ایران توسط یا زیر نفوذ زمینداران و مالکان عمده زمین در ایران صورت می‌گرفته است. باید توجه کنیم که تا سال ۱۳۳۹ تقریباً نیمی از نمایندگان مجلس شورا در ایران و بخش قابل توجهی از نمایندگان مجلس سنا را زمینداران و مالکان عمده در اختیار داشتند. تسلطی که تا نیمه دهه چهل ادامه دارد. پس از آن به تدریج سیاست آب ایران متأثر از برنامه توسعه‌ای است که هدف آن تقویت طبقه متوسط ایران و اولویت دادن به مصرف آب در شهرهاست. در این سیاست تازه تمایل به بهره برداری در جهت تامین انرژی و استفاده از آب در صنعت افزایش می‌یابد و ساختن سدهای بزرگ و شبکه‌های آبیاری متناسب با کشاورزی صنعتی عمدتاً در جهت اجرای این سیاست صورت گرفت. این تحول مستقیماً سیاست مصرف آب در ایران را تغییر داد. البته نمی‌توان نادیده گرفت که بخشی از این سیاست در جهت تامین سلامت و فراهم کردن آب نوشیدنی سالم صورت گرفته است اما این سیاست تامین سلامت هم در چارچوب نیاز به افزایش بازار آب به عنوان بازار تازه ای شکل گرفت که دولت نیاز به آن داشت تا سرمایه‌گذاری برای تامین آب را به روندی سودآور تبدیل کند. به این ترتیب در کوتاه مدت سرمایه‌گذاری در تامین آب، توسعه بازار فروش آب و مصرف بیشتر را طلب می‌کرد. این نیاز الگوی اصلی مصرف آب در شهرها و روستاهای ایران و حتی در بخش کشاورزی را تاکنون شکل داده و جامعه ایران را به اسراف کارترین جامعه جهانی در مصرف آب (هم در آب شرب شهری و هم در آب مصرفی برای کشاورزی) تبدیل کرده است. بنا باید توجه داشت که هدر دادن آب در ایران را فقط نمی‌توان بر اساس عوامل ذهنی اسراف‌گری (که در شعارهای فرهنگی دولت پیوسته تکرار می‌شود) توضیح داد بلکه این الگوی مصرف را باید بخشی از شیوه کلی‌تر مدیریت آب و سیاست آب در ایران دانست: اتحاد پوپولیست‌ها و تکنوکرات‌های رانت‌خوار دو جریان سیاسی به موازات یکدیگر

و ناپایدار و اکوسیستم ایران دست یافته بود. باید به یاد آوریم که حتی تا سال ۱۳۴۵ در حدود ۶۱ درصد مردم ایران در روستاها یا به صورت کوچ‌نشین زندگی می‌کردند.

توسعه دولتی منابع آب، نظام تامین و مصرف آب را دگرگون کرد. تا پیش از این سقاها و میراب‌ها و سقاخانه‌ها و حمام‌های عمومی منابع آب را توزیع می‌کردند و الگوی مصرف را تعریف می‌کردند.

در نظام جدید توزیع و مصرف آب که در آغاز «آبلوله» نامیده می‌شد واسطه‌های توزیع آب حذف شدند. به این ترتیب نظام مصرف آب که تاکنون بر اساس معیار کمبود و ناپایداری تعریف شده بود به یکباره به نظام مصرف مبتنی بر احساس فراوانی و همیشگی بودن آب تغییر کرد. میراب‌ها و سقاها و مغنی‌ها و لایروبان قنات‌ها که تا آن زمان واسطه‌های اجتماعی مراقبت از منابع آب و تامین هزینه‌های تامین آب بودند جای خود را به کنترل نامحسوس و بسیار کم‌هزینه‌ای به نام آب‌بهای لوله‌کشی دادند. سیستمی که به عنوان یک نظام سوپسیدی با یارانه دولتی توسعه پیدا کرد.

به این ترتیب دسترسی به سیستم آب لوله‌کشی در جامعه‌ای که همیشه با مسئله کم‌آبی روبرو بوده است به یکی از جاذبه‌های مهم در توسعه شهرنشینی مبدل شد و نخستین فشار گسترده به منابع آب ثابت ایران را به وجود آورد. اما تغییر الگوی مصرف آب فقط در شهرها روی نداد، بلکه مصرف آب کشاورزی در ایران نیز دگرگون شد. با انجام اصلاحات ارضی در دهه چهل، سیستم‌های مشاع تقسیم آبیاری کشاورزی که مبتنی بر تقسیم حق‌آبه قنات‌ها و آب‌های جاری بود و بر نوعی سیستم اشتراکی آبیاری مبتنی بود، تغییر کرد.

نظام اجتماعی تقسیم و پاسداری از مصرف در روستاها نیز مانند شهرها بر اثر تغییر مناسبات روستایی و سیستم ناشی از اصلاحات ارضی از بین رفت. نظام جایگزین بر اساس تقسیم سیستم دولتی صورت می‌گرفت که اغلب نامناسب و فاقد نظارت لازم بود. همچنین افزایش بهره‌برداری از چاه‌ها نوعی نظام مصرف خصوصی و بدون نظارت بر مصرف را ایجاد کرد. در نتیجه این تغییرات اجتماعی الگوی مصرف آب کشاورزی ایران از حالت بهینه خارج شد

سید محمد صالح قائمی راد

کارشناسی مهندسی عمران ۹۸
دبیر سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان



تفکر زائد

مهرنوی
کتاب

نرگس رحمانی

کارشناسی مهندسی طبیعت ۱۴۰۰



کتابی برای رهایی مطلق از اسارت «خود» و گسترش آگاهی در رابطه با توانایی من واقعی

ذهن ما عادت کرده است به این که جریانات و رویدادهای زندگی را از دوجنبه و دید نگاه کند و با آنها دو نوع رابطه داشته باشد: یکی دید یا رابطه‌ی واقعی، دیگری ذهنی. به عنوان مثال: هم اکنون بچه‌ها در پارک مشغول بازی هستند. ضمن بازی فرضاً با هم دعوا می‌کنند. یکی از آنها دیگری را می‌زند و من و شما که شاهد جریان هستیم، به علت این که ذهن خودمان عادت به تعبیر و تفسیر رفتارها و رویدادها دارد، به بچه‌ای کتک زده می‌گوییم: «چه بچه‌ی شجاعی یا چه بچه‌ی بی‌ترسیتی». به بچه‌ای هم که کتک خورده می‌گوییم: «چه بچه‌ی ترسوئی».

محققاً اولین استنباط بچه با توجه به رفتارهای ما این بود که در زندگی در روابط انسان‌ها تنها واقعیت‌ها مطرح نیست، بلکه هرواقعیت، هر حرکت، هر رفتار و هر رویداد و جریانی یک معنای خاص هم دارد که مثل سایه‌ای نامرئی به آن چسبیده است و همیشه همراه آن است.

استنباط منطقی دیگری که از نحوه‌ی زندگی و کیفیت روابط انسان‌ها برای بچه حاصل می‌شود این است که انگار معنا و تفسیری که به صورت ارزش‌یابی ارزشی از واقعیت می‌شود مهم‌تر از خود واقعیت است.

از اینکه انسان برای ارزش‌های تعبیر و تفسیری اهمیتی بیش از واقعیت قائل می‌شود دو مسئله اساسی به وجود می‌آید که برای انسان فاجعه‌آمیز است.

مسئله اول مربوط به رابطه انسان با عالم خارج است بعد از اینکه ارزش‌ها به عنوان یک ضرورت مبرم و حیاتی مطرح و بر ذهن انسان تحمیل شد انسان چنان شیفته آنها می‌شود و به آنها مشغول می‌گردد که از دنیا و آنچه واقعاً در آن می‌گذرد غافل می‌ماند. ارزش‌های پیرایه‌ای برای خود هستی و عالم مخصوصی می‌سازد و در آن عالم خودساخته بسر می‌برد.

مسئله دوم مربوط به دوران انسان و تغییر است که در جوهر و ماهیت انسانی او حادث می‌شود در جریان آشنایی با ارزش‌ها ماهیت ذاتی انسان از دست می‌رود و به جای آن یک پدیده قراردادی و اعتبار حاکم بر وجود او می‌گردد.

تفکر زائد پندار توهمی است که در لباس اندیشه تجلی می‌گردد. تا زمانی که این نوع تفکر (در حقیقت توهم) حاکم بر ذهن است، زندگی و هستی انسان در ابری از تیرگی خواهد گذشت؛ بی هیچ هدف و سیر روشن و بدون کمترین تسلط بر زندگی.

تفکر زائد، محمد جعفر مصفا



امیر حسین اکبری

دبیر اسبق واحد اجرایی انجمن اسلامی



کرچه برپکریان خنم یادست ولی با تو تخلم که تا سرود جان بدیم

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هکات

شماره ۷۶ - آذر ماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۸۳۷۰۲ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: امیر حسین حسن پور

سر دبیر: سیده زهرا محدث حسینی

دبیر تحریریه: فاطمه نیکومقدم

طراحان نشریه: یاسمن بافتی‌رضایی، محدثه گواهی، زهرا صابریان،

اسما مولایی، زینب بوستانی

صفحه آرا: نرگس هلالی

ویراستار: زهرا نیازمند، امیر حسین حسن پور

هیهت تحریریه:

امیر حسین اکبری، سمانه جمعه‌پور، محمد جولایی شکیب، امیر حسین حسن پور، صالحه راهداری،

زینب بوستانی، سیدعلیرضا حسینی، مصطفی صادقی‌فر، فاطمه آشوری، رضا رزاقی، معصومه

صفدری، سیدمحمد صالح قائمی‌راد، سیده زهرا محدث حسینی، سیدعلی میرزائی، احمد یوسفی،

فاطمه لحاظی، نیلوفر قربانی، هانیه حسن‌زاده، محمدصادق مصحفی، نرجس خزائی‌نژاد